

አገልግሎት



ሙሉ ስም

የሰነድ ቁጥር

ዓመት 2018

سجته

1	تکلم هتلی-تصنّف د. ۱۹۵۲
5	صنّف ذکرتک-۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵
7	مصنّف تکلم-۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵
9	۲۰۵۲ د. تکلم-۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵
12	صنّف-۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵
13	۲۰۵۲ د. تکلم-۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵
16	۲۰۵۲ د. تکلم-۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵
19	۲۰۵۲ د. تکلم-۲۰۰۵ د. ۲۰۰۵
29	صلح و زنان/شامیرام داودپوریان
33	امید/انکیدو
34	من یوسف هستم/امیل شیبیا
38	اخبار انجمن/مادلن استپانوس
41	چگونه می‌توان یک زبان را از انقراض نجات داد/ریچل نوور
46	سمیرامیس ملکه‌ی آشور/ترجمه شامیرام داودپوریان
54	گفتگو با یک هنرمند/شامیرام داودپوریان
61	آداب و رسوم آشوری/شامیرام داودپوریان
66	داستان‌های مهاجرت/دکتر هلن ساخو
72	یازده روش برای یک زندگی شادتر/دکتر کلی نف

❖ روی جلد: تابلوی نقاشی اثر اودت تومیک خسروآبادی

❖ مسئولیت مطالب مندرج در این بولتن بر عهده‌ی نویسندگان می‌باشد.

[illegible]

مَلَكُ يَوْسُفَ (Malala Yousafzai) مَن قَصَبَةُ، عَزَّ كَسَ
لَعَبَدَهوَسَ جَد تَدَا تَجَلُّدُ يَتِي سَوَّ لَوَدَهوَسَ دَسَدُ
مَتَلَدُ، مَوَدَلَبَسَ كَسَ جَعَدُ دَلَبَ سَوَّ لَوَدَهوَسَ دِيَتِي
دَلَدَهوَسَ مَن مَنَلَدُ دَوَلَقَنُ. سَوَّ لَوَدَهوَسَ سَكَلَسَ، سَكَلَقَتِ
دَلَلَبَتِ بَلَسَ سَوَّ لَوَدَهوَسَ (دَوَدِيَتِي) مَنَلَبَ. لَبَنُ
سَ كَر مَلِ كَسَ مَن لَجَدَهوَسَ مَحَبَدَسَ (سَوَّ كَسَ لَوَدَهوَسَ)
لَوَلَسَهوَسَ مَن تَدَا دَوَدَهوَسَ دَمَنَلَدُ دَوَلَقَنُ مَن يَتِي
قَصَبَةُ، مَحَلَسَ لَوَدَهوَسَ دِيَتِي جَعَلُ مَن لَوَدَهوَسَ
مَحَلَكَنُ لَوَدَهوَسَ دَوَدِيَتِي.

[illegible]

- 1-Merriam-Webster Dictionary
- 2-Vocabulary Dictionary
- 3-<http://www.unwomen.org/en/what-we-do/peace-and-security>
- 4-<https://www.usip.org/publications/2016/03/women-and-peace-special-role-violent-conflict>

مسئله ذرات

2002 422

[illegible]

مَذِيحٌ كَرِهَ لَنَا بَدَلًا مِنْكَ قَدَحٌ

مَذْمُومٌ لِّكَ تَلَكُ دُخْمُكَ تَهْنِئَةٌ

مَعِي يَسَّ تَكْمَلْ قَدْ كَدَّ مَدَّةً

مُحِبُّسِ كَاهِ حَبْتِ، اَهْدِ اِهْ كِهْ كِهْ

دَقِصْب فِزْهَة، كَسْب مِهَة

2502 جہانگیر

பெரிய கல்

(2)

يَذْهَبُ إِلَيْهِ حَيْذُكَ دُكُ

دېمۇ دېئۇد كېتەندە يىمى

سَلَفِي دَعَاہُ عَمْرُوًاۙ يَمِيۡنُۙ

دَجْدَدُهُ، فَذَرَهُمُ يَلِيهِ فَذَلَّ

يَمُوتُ، يَكُنْ حَقِيقَةً

جَبَذْنَاهُ ۖ اُفٍّ ذٰلِكَ ۖ

[illegible]

گڙخڙي ڳڻ ڏهه سڀو

گڑ بختیہ گٹ ۱۰ ذمہ داری

چلنے مہلت، شمع جگہ

گے تھمبیس مہ مہ

يَكُونُ فِي قُبُورِهِ

آجیو گے فیچر

تذکرہ گہ لُہذ یقہ

(A)

خَدَّ يَخْدُ خَدًّا ۖ لَخَدَّاهُ يَخْدَاهُ ۖ

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمٍ، حَدَّثَنَا

مصدقہ، ۲ جلد ۱۲ صفحہ ۲

يُخَيَّرُ فِي مَكْنٍ

كُذِّبَ تَهْدِيَتُهُ يَمُوبَ

جَنَازَةً ۖ يَوْمَئِذٍ يُكَلِّمُ

(2012)

(?)

تمکب یس یحوب، حق یکتہ ۵ یکتہ

يَهْمُكُ مِيس دُئَاكُ يَكِب يَكَنُ

قَدَرُكَ سَدُّ مَسْأَلَةٍ جَلَّتْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٢. مَذِيَّةٌ لَكَ مِنْ وَلَدِي لَكَ، يَدٌ قَدْ خَسِرْتُهَا

٢٠ / فہرست کتب، ج ۱

2. σ ، μ ، ν

2. مەھكىمە، ھەم شەيخ دىگەن ھەتتە:

[illegible]

٢٠٥٨ \ بَدَّ حَبَّةً حَكْمَةً لِحَبَّةٍ،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جہ ہے مجھ کو، کہ اُس نے مجھ کو اس قدر سے مجھ سے کہیں

دېهډۍ لمېډۍ له پيلۍ ډڅتۍ.

יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל. מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ? לִמְדָהּ דְּבָרָהּ
 לִמְדָהּ. מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל. לִי לִי לִי
 לִי לִי לִי יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ יִשְׁמַעְיֵאל דְּבָרָהּ
 מִיָּדָהּ.

מִיָּדָהּ

יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל. מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: לִי לִי לִי
 יִשְׁמַעְיֵאל מִיָּדָהּ: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: לִי לִי לִי
 מִיָּדָהּ לִי לִי לִי: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ. מִיָּדָהּ
 דְּבָרָהּ מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ. מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ. מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: מִיָּדָהּ
 מִיָּדָהּ לִי לִי לִי מִיָּדָהּ לִי לִי לִי.

מִיָּדָהּ

יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל יִשְׁמַעְיֵאל. מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: לִי לִי לִי
 מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: לִי לִי לִי
 יִשְׁמַעְיֵאל? מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ? מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ
 לִי לִי לִי מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ: מִיָּדָהּ מִיָּדָהּ. מִיָּדָהּ

جَدَّ اَمَّا لَمَعُوْا دَلِمَ اَشْهَدُ اَنَّكَ مَدَّ اَصْفَدَ ذَمَّ، جَدَّ بَدَّ
 اَصْفَدَ يَتَّى، اَنْ سَدَّ مِيَمَدَّ دَجَلَفَ، صَرَفَدَ سَوَّ اَكَّ يَلَنَدَ
 اَمَدَّ دَجْدَنَمَدَّ دِيْدَشْتَنَ سَوَّ دَكَّ مَكَنَ، سَجَبَنَ حَمِيْنَتَيَّ
 مَحْدَدَتَيَّ. سَوَّ دِيَّ اَنْ يَلَنَدَ، يَتَجَمَلُ سَوَّ لَحْدَوِيَّ، هَتَّ
 مَهَبَنَ مَهَبَتَيَّ، مَدَنِيَّ مَدَنُكُنَدَ، عَجَتَّ، اَهْكَتَنَ
 شَكَّتَ، مَدَبَ دَجَمَدَ، مَدَجَمَلَدَ، مِيْنَتَيَّ مَدَقَتَيَّ. حَلَسَ
 اَمَّ يَلَنَدَ يَدَشْتَنَ سَوَّ دَكَّ مَدَلَدَ لَوَدَ اَنْ مَدَّ مَدَلَدَ
 لَوَدَ لَبْطَ. حَلَسَ اَمَّا يَدَشْتَنَ سَوَّ، حَلَسَ كَلَرُ يَدَشْتَنَ سَوَّ!

[illegible]

دځل اُسېښتې لږغښتې ه دځل اُسېښتې لږغښتې، چې
 یخ هېڅلې چټکتې او، لږې ښې یې کولې چټکتې او، دې
 کښمې چټکتې او!

مِمَّ حَلَّ مَبْنِيٍّ ۚ كَلِمَةً، مِمَّ حَلَّ حَبِطٍ ۚ كَلِمَةً،
مِمَّ حَلَّ قَبْطٍ ۚ كَلِمَةً، مِمَّ حَلَّ حَبِطٍ ۚ كَلِمَةً،

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100.

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100.

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100.

33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33

33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33
 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33 33:33

صلح و زنان

شامیران داودپوریان

از آغاز زندگی انسان بر روی کره‌ی زمین، وی همواره با خطرات گوناگونی مانند گرسنگی، بیماری، بلایای طبیعی و جنگ روبرو بوده است. می‌توان گفت که در میان این بلایا جنگ از بالاترین میزان مرگ و میر و ویرانی برخوردار است. از این رو صلح یکی از بزرگترین آرزوهای بشر بوده که همواره برای حصول آن تلاش نموده است.

اما صلح چیست و چگونه تعریف می‌شود؟ صلح را گاهی وضعیت آرامش و یا سکون، نبودن مشکلات در جامعه و وضعیتی که در آن امنیت توسط قانون یا رسومات یک جامعه تأمین شده باشد توصیف می‌کنند.¹ گاهی نیز به عنوان وضعیت امنیت و آرامش عاری از فشار روحی تعریف می‌شود که هنگامی به وجود می‌آید که جنگ و درگیری در میان نبوده و همه چیز در یک هماهنگی عالی و در آزادی قرار داشته باشد.²

صلح جهانی مفهومی است از یک وضعیت ایده‌آل شادی، صلح و آزادی درونی تمامی مردم و ملل روی زمین. صلح یک آرمان جهانی محسوب می‌شود و می‌توان گفت که تمام بشریت در پی برقراری آن بر روی این کره‌ی خاکی است. هم اکنون سازمان‌ها و نهادهای گوناگونی اعم

¹ Merriam-Webster Dictionary

² Vocabulary.com Dictionary

از مذهبی، سکولار، سیاسی و اجتماعی به منظور برقراری صلح در جهان از طریق کاربرد حقوق بشر، تکنولوژی، تحصیل، مهندسی، طب و یا دیپلوماسی فعالیت می‌نمایند.

در حالی که در چند دهه‌ی اخیر جنگ‌های متعددی جهان و به ویژه خاورمیانه را در بر گرفته و موجب قتل و غارت و ویرانی و آوارگی مردم بی‌گناه شده است، نیاز به صلح بیش از پیش احساس می‌شود. امروز جهان مکانی ناامن و خطرناک است برای ساکنان آن و به همین علت فعالیت‌های فراوانی برای پیشبرد امر صلح انجام می‌گیرد.

اما جایگاه زنان در این امر کجاست؟ مسلماً زنان نه تنها به عنوان یک انسان بلکه به عنوان یک زن و یک مادر نیاز به صلح را بیشتر احساس می‌کنند. جامعه‌ی بین‌المللی این امر را پذیرفته است که شراکت زنان در حصول و ابقای صلح، حیاتی می‌باشد. زنان عوامل تغییر هستند و باید قادر باشند حتی بیش از آن را انجام بدهند. در سال 2000 شورای امنیت سازمان ملل متحد قطع‌نامه‌ی تاریخی 1325 را در مورد زنان، صلح و امنیت تصویب نمود. این قطع‌نامه زنان را برای شرکت در بنای صلح، برخورداری از امنیت بیشتر در برابر خشونت‌های حقوق بشری و دسترسی به عدالت و همچنین خدمات مربوط به محو تبعیض فرا می‌خواند.

هم‌اکنون سازمان‌های گوناگون زنان برای پیشبرد امر صلح تشکیل شده و فعالیت می‌کنند. از این سازمان‌ها می‌توان انجمن زنان سازمان ملل برای صلح، زنان برای صلح، زنان برای صلح و حکمیت، مشارکت آموزش زنان، لیگ بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی را نام برد.

انجمن زنان برای صلح سازمان ملل، هدف خود را انجام فعالیتی که بردباری و احترام را در راستای آفریدن جهانی پر از صلح ترویج کند،

تعریف کرده است. این انجمن دنیایی را تجسم می‌کند که در آن زنان در هر نقطه‌ی جهان از فرصت‌های زیر برخوردار باشند:

1- دسترسی به تحصیلات

2- فرصت برای تماس با جوامع اطراف با ظرفیتی مثبت و معنادار

3- آزادی زیستن در صلح و در محیطی با مشخصه‌های بردباری، احترام، توانمندسازی و امید

4- مصونیت در مقابل خشونت و تهدید خشونت

تحقیقات نشان‌دهنده‌ی این امر است که هرگاه زنان به طور موثر در مذاکرات صلح شرکت کرده‌اند، احتمال حصول توافق به میزان بسیار زیادی افزایش یافته است. به عنوان مثال، در لیبریا، هنگامی که زنان در مذاکرات مربوط به خاتمه‌ی جنگ داخلی کشورشان کنار گذاشته شدند، تا زمانی که توافق به امضا برسد مذاکره کنندگان را محاصره کردند. در گواتمالا جایی که شورشیان و حکومت هر کدام دارای یک نماینده‌ی زن بودند، فشاری که از طرف زنان وارد می‌شد، موجب شد که حقوق بومیان، جنسیت و کار در یک عهدنامه قرار بگیرند. در ایرلند شمالی پس از اینکه زنان در مذاکرات صلح به پیروزی رسیدند، نیازهای قربانیان و زندانیان سیاسی را در دستور کار قرار دادند. در کلمبیا زنان در تعدادی از کمپین‌های برپاشده به منظور برقراری آتش بس‌های محلی با گروه‌های نظامی وارد شده و باعث آزادی گروگان‌ها شدند. این زنان، شورشیان را تحت فشار قرار دادند تا موانع جاده‌ای را بردارند و همچنین موفق به ثبت جرایم حقوق بشری شدند.

در طول تاریخ اعطای جایزه‌ی صلح نوبل، شانزده زن موفق شده‌اند این جایزه را از آن خود کنند. از این زنان می‌توان خانم وانگاری از کشور کنیا را نام برد که برای تأسیس سازمان حرکت کمر بند سبز و

همچنین برقراری صلح فعالیت نمود. تمرکز اصلی این سازمان که در زمینه‌ی محیط زیست فعالیت دارد بر کاشت درختان و حقوق زنان می‌باشد. وی در سال 2004 جایزه‌ی صلح نوبل را از آن خود کرد.

ملاله یوسفزای پاکستانی، در سن نوجوانی به خاطر نوشتن وبلاگی برای بی بی سی که در آن، شرایط سیستم تحصیلی کشورش یعنی پاکستان و ضرورت کسب تحصیل برای زنان جوان را تشریح کرد، خشم مخالفان تحصیل زنان را برانگیخت. او در سال 2012 توسط طالبان مورد سوء قصد قرار گرفت و به شدت مجروح شد و پس از بهبودی فعالیت خود را پی گیرانه ادامه داد. وی از مشهورترین مدافعان تحصیل علم در جهان می‌باشد و به همین خاطر در سال 2014 وی به خاطر فعالیت‌های خود جایزه‌ی صلح نوبل را کسب کرد.

سازمان ملل متحد روز 21 سپتامبر را به منظور تشویق فعالیت برای برقراری و حفظ صلح، روز جهانی صلح نامیده است. نخستین بار در سال 1982 این روز برگزار شد و پس از آن برخی از ملت‌ها، گروه‌های سیاسی، گروه‌های نظامی و مردم آن را ادامه دادند. اما برای جهانی که هر روز صحنه‌ی جنگ و مرگ و خون‌ریزی می‌باشد، ضروری است هر روز و هر ساعت برای برقراری صلح تلاش بعمل آید.

منابع:

1-Merriam-Webser Dictionary

2-Vocabulary Dictionary

3-<http://www.unwomen.org/en/what-we-do/peace-and-security>

4-<https://www.usip.org/publications/2016/03/women-and-peace-special-role-violent-conflict>

امید

انکیدو

خزانی دیگر سر رسیده ...

برگ‌های درخت آرزوهایم

یکایک بر می‌افتند

بر بستر خاک بی‌احساس.

باد می‌وزد

می‌دواند تن رنگینشان

به هر سوی،

... و مرا امید بر آن است

تا دیگر بار

بر آیند سبز

از پس زمستانی پرسوز و سرد

... به بهاری دیگر!

من یوسف!

امیل شیبیا

ترجمہ از آشوری: شامیرام داودپوریان

من، یوسفام
ندارم به غیر از رویاھایم،
مطرود ز جمع برادرانم.

گناھم! داشتن بالاپوشی رنگین،
خلعتی از پدرم.

چو بیگانه‌ای ماندم
در انگار برادرانم،
گم‌گشته
وگریان در پی پدرم.

برادرم را در انتظارم
کہ گر بیابد مرا

در پی برادرم به گردش ام
تا بیابد مرا و بازگردیم به خانه‌ی خود...
و برادرم که شبان خود پنداشتمش
گرگی شده است بر من.

من یوسف رویابینم
امروز
مانده‌ام بی‌بالاپوش
و می‌گیریم بر مزار مادرم:
مادرم!
برادرم می‌زداید نامم را
به بیگانه می‌فروشدم
تاریخم را به یغما می‌برد
و مرا برهنه بر جا می‌گذارد.

به گدائی‌ام حقم را
و برادرم!
انکار می‌کند مرا

و شاد است

از آزارم:

برادرم در نمی یابد خویشی مان را

و من

به سادگی کودکان

گریانم در پی برادرم.

می پنداری رویایم را به فراموشی می سپارم؟

و هویتم را به دست باد؟

و گم می شود نامم بدین سان؟

یا که خونم مبدل می شود به آب؟

آیا ز یاد بردی که هستم من؟

من یوسف رویابین هستم

و تو برادرم!

مأخذ: فصلنامه‌ی اشلی نیسابا، دوره‌ی اول، شماره 2، 2016

اخبار انجمن

کاترین یدکار

❖ روز پنج شنبه بیست و پنجم آبان ماه 1396 هیئت مدیره و جمعی از اعضای انجمن بانوان آشوری شامیرام در مراسم رونمایی از کتاب زندگی‌نامه‌ی ویلیام سرمس نوشته شده توسط آقای نمرود سیمونو در کلیسای امیرآباد شرکت نمودند.

❖ روز جمعه سوم آذر 1396 مراسم رونمایی از کتاب سه گنجشک (به زبان آشوری و فارسی)، کتاب صوتی گیلگمش (به زبان آشوری) و کتاب صوتی نارعا (به زبان آشوری) به همت هیئت مدیره‌ی انجمن بانوان آشوری شامیرام برگزار گردید. برنامه با دعا و سخنان پر مهر کشیش وانیا سرگیز شروع شد. سپس، خانم لورن دیویس توضیحات مفصلی در مورد کتاب‌های حماسه‌ی گیلگمش، سه گنجشک و نارعا ارائه دادند. رابی شمعون بت ایشو نیز خلاصه‌ای از کلیات مراحل تهیه و همچنین محتوی سی دی به همراه شرحی از زندگی آقای ادی الخاص نویسنده‌ی کتاب به سمع حضار رساندند. پس از آن فیلم سخنان خانم دکتر شامیرام داودپوریان در مورد منشأ ایده‌ی تألیف کتاب سه گنجشک کوچک و قصد ایشان از نگارش این کتاب به دو زبان آشوری و فارسی پخش گردید.

در ادامه‌ی برنامه، شماس چارلیز کاتولیک سخنانی در مورد سی دی نارعا و نحوه‌ی تهیه‌ی آن و همچنین تاریخچه‌ی کتاب نارعا و تکثیر مجدد آن توسط انجمن شامیرام به سمع حضار رساندند. خانم لورن

دیویس نیز توضیحاتی در رابطه با محتویات کتاب رامینا پتنته نوشته‌ی ویلیام دانیال ارائه دادند. جناب کشیش نینوس مقدس‌نیا در دومین سخنرانی خود، سری ده جلدی کتاب‌های تاریخ ادبیات کودکان ایران را معرفی نمودند. همچنین در طول مراسم، هنرمند محبوب آشوری خانم ویولت سرگیزی با صدای گرم خود ترانه‌های دل‌نشینی برای حضار اجرا کردند. در انتها با دعای خیر و سخنان پر محبت اسقف مارنرسی بنیامین که در وصف خدمات انجمن بانوان آشوری شامیرام بود، برنامه به پایان خود رسید. پس از برنامه، هیئت مدیره‌ی انجمن با استقبال بی‌نظیر حضار جهت تهیه‌ی کتاب‌ها و سی‌دی‌های مورد ارائه روبرو شدند. برنامه با پذیرایی از حضار گرامی به پایان رسید.

هیئت مدیره‌ی انجمن بانوان آشوری شامیران، مراتب امتنان خود را از حضور روحانیون محترم: اسقف مارنرسی بنیامین، کشیش‌ها نینوس مقدس‌نیا، وانیا سرگیز، رایان عیسی و همچنین جناب آقای بت کلیا نماینده محترم آشوریان ایران در مجلس شورای اسلامی، اعضای محترم انجمن آشوریان تهران و تمامی دوستان و دوستانان فرهنگ و هنر آشوری به اطلاع می‌رساند. همچنین از کشیش نینوس مقدس‌نیا جهت معرفی ده جلد کتاب تاریخ ادبیات کودکان ایران و اهدای دو جلد از این سری کتاب‌های ارزشمند به انجمن بانوان شامیرام، سپاس‌گزاری می‌نماید.

❖ در تاریخ پانزدهم، شانزدهم و هفدهم آذر 1396 انجمن بانوان شامیرام با ارائه‌ی کتاب و سی‌دی آشوری در بازار کریسمس انجمن آشوریان تهران شرکت نمودند.

❖ روز پنج‌شنبه شانزدهم آذر 1396 هیئت مدیره‌ی انجمن بانوان آشوری شامیرام در کانون شادی کلیسای حضرت یوسف (فرصت) شرکت

حضور یافته و با تقدیم هدایا به کودکان موجبات شادی آنان را فراهم نمود.

پدر تاریخ هفدهم آذر 1396 اعضای هیئت مدیره انجمن بانوان آشوری شامیرام در کانون شادی کلیساهای مارتومای امیرآباد و مارتومای شهرآرا حضور یافته و جهت شادی کودکان آن کلیساهای هدایایی تقدیم نمودند.

پروژه جمعه بیست و چهارم آذر 1396 اعضای هیئت مدیره انجمن بانوان آشوری شامیرام در مراسم رونمایی از کتاب حافظیه و شعر گدار، کار مشترک آقای مهندس ویکتور دانیال و خانم گلنار تاجدار که در محل انجمن آشوریان تهران برگزار شد، حضور یافتند.

کمک‌های مالی به انجمن شامیرام

100,000 تومان

" 100,000

آقای دکتر امانوئل رامسین

" امیل ملک

سپاس!

چگونه می‌توان یک زبان را از انقراض نجات داد؟

ریچل نوور

ترجمه: شامیرام داودپوریان

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که ساکنان آن دارای ملیت‌های گوناگونی بوده و به زبان‌های مختلفی صحبت می‌کنند. زبان یکی از مهم‌ترین عواملی است که انسان را از سایر موجودات زنده متمایز می‌کند. زبان همچنین از ضروریات زندگی اجتماعی است و انسان بدون آن نه تنها امکان برقراری ارتباط با سایر هم‌نوعان خو را از دست می‌دهد بلکه قادر به انجام فعالیت‌های هنری مانند آوازخوانی، فیلم‌سازی، سرایش شعر و داستان و... نخواهد بود.

اما در طول زمان، زبان‌ها هم مانند هر چیزی در این جهان دچار تغییر می‌شوند، درست همان‌گونه که ملت‌ها به وجود آمده، رشد کرده و اگر دچار فترت شوند از بین می‌روند. اما برای برخی از اقوام مانند آشوری‌ها زبان مسئله‌ای بسیار حیاتی است زیرا بقای خود را در حفظ آن می‌بینند. نوشته‌ی ذیل به بررسی این مهم می‌پردازد. (مترجم)

گفته می‌شود که صدها زبان در دنیای ما در آستانه‌ی انقراض هستند، اما آیا می‌توان از این امر جلوگیری کرد؟ البته این زبان‌ها متعلق به اقوامی هستند که از جمعیت کمی برخوردار بوده و تعداد کسانی که به آن‌ها تکلم می‌کنند بسیار اندک می‌باشد.

طی صد گذشته حدود چهارصد زبان یعنی هر سه ماه یک زبان، از بین رفته‌اند و اغلب زبان‌شناسان تخمین می‌زنند که پنجاه درصد از 6500 زبان باقی‌مانده‌ی دنیا تا پایان قرن اخیر از بین خواهند رفت. امروزه حدود نیمی از جمعیت جهان به ده زبان رایج تکلم می‌کند. آیا می‌توان

این تنوع زبانی را حفاظت کرد، و یا ما در مسیری به سوی تبدیل شدن به گونه‌هایی تک‌زبانه هستیم؟

از آنجا که بسیاری از زبان‌های مورد مخاطره وجود دارند، نامیدن یکی از آنها به عنوان نادرترین یا مورد مخاطره‌ترین زبان غیرممکن است، اما دست کم صد زبان دنیا توسط تعداد انگشت‌شماری از افراد، مورد تکلم قرار می‌گیرند که از میان آنها می‌توان زبان آینو (Ainu) در ژاپن و یاگان (Yagan) در شیلی را نام برد. یافتن این افراد نیز می‌توند مشکل باشد. حتی اگر هنوز تعدادی از مردم به یکی از این زبان‌ها صحبت می‌کنند، ممکن است در فاصله‌ی بسیار دوری از هم زندگی کنند و به مدت چندین سال قادر به مکالمه با هم نباشند. بدون تمرین صحبت کردن، حتی یک زبان بومی نیز شروع به انحطاط خواهد کرد.

به اعتقاد زبان‌شناسان، معمولاً زبان‌ها بعد از جایگزینی‌شان توسط زبانی که در زمینه‌ی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم شده است به نقطه‌ی بحرانی می‌رسند. در این شرایط، زبان حاکم کلیدی برای دسترسی به شغل، تحصیلات و فرصت‌های دیگر است. گاهی، بویژه در جوامع مهاجر، والدین تصمیم می‌گیرند زبان مادری را به فرزندانشان آموزش ندهند با این دیدگاه که زبان مادری مانعی در مقابل موفقیت فرزندانشان در زندگی خواهد بود.

به دلایل فوق و سایر دلایل، زبان‌ها در تمامی جهان در حال از بین رفتن هستند. اطلس زبان‌های مورد مخاطره‌ی جهان که توسط یونسکو تهیه شده است، تعداد 567 زبان را با عنوان زبان‌هایی که در وضعیت بحرانی قرار دارند در کنار هزاران زبان با عنوان زبان‌های مورد مخاطره اعلام کرده است.

پیتر آستین که پروفیسور رشته‌ی زبان‌شناسی در دانشگاه لندن است چنین اظهار می‌دارد "بیشتر این موارد در امریکا اتفاق می‌افتد. عملاً تمام زبان‌های اقلیت در امریکا و کانادا در خطر هستند. حتی زبانی مانند ناواجو با هزاران نفری که به آن تکلم می‌کنند، در آن دسته‌بندی قرار می‌گیرد زیرا تعداد بسیار اندکی از کودکان آن را می‌آموزند." استرالیا رکورد جهانی زبان‌های مورد مخاطره را دارد. هنگامی که اروپائیان به استرالیا رسیدند، 300 زبان بومی در سراسر کشور مورد تکلم قرار می‌گرفت. از آن زمان، حدود صد عدد نابود شده‌اند، و بنا بر اظهار زبان‌شناسان 95% زبان‌های باقی در حال نابودی هستند. تنها یک دوجین از 300 زبان اصلی هنوز به کودکان آموزش داده می‌شوند.

اما آیا این مسئله که یک زبان ظاهراً مانع، در یک گوشه‌ی دورافتاده‌ی جهان موجودیت خود را از دست می‌دهد اهمیتی دارد؟ برخی از مردم چنین مطرح می‌کنند که از بین رفتن یک زبان، مانند گونه‌های از بین رفته، تنها یک واقعیت زندگی بر روی کره‌ی زمین است. اما بحث‌های مخالف فروانی وجود دارند. مارک تورین که یک آنтроپولوژیست و زبان‌شناس در دانشگاه پیل می‌باشد چنین می‌گوید "تعدادی از مردم داروینسم را پیش می‌کشند تا بگویند چه اهمیتی دارد. اما ما مبالغه‌ی عظیمی پول در جهت حفاظت از گونه‌ها و تنوع زیستی صرف می‌کنیم، پس چرا چیزی که به طور قابل توجهی ما را تبدیل به انسان می‌کند (زبان) نباید به همان طریق تقویت و حفاظت شود؟"

بعلاوه، زبان‌ها عامل انتقال میراث انسانی هستند. نوشتن، یک پیشرفت نسبتاً متأخر در تاریخ انسان است. سیستم‌های نوشتاری فقط برای زبان‌های دنیا وجود دارد. به همین دلیل غالباً زبان تنها راه انتقال ترانه‌ها، داستان‌ها و شعرهای یک جامعه می‌باشد. ایلیاد قبل از آنکه نوشته شود فقط یک داستان شفاهی بود و همین‌طور اودیسه.

یک استدلال دیگر نقطه‌ی مقابل استدلال حفاظت از تنوع زیستی می‌باشد بدین معنی که زبان‌های دنیا چه شناخته شده‌ها و چه ناشناس‌ها حاوی پیکره‌ای از دانش در زمینه‌ی جغرافی، وحش شناسی، ریاضیات، جهت‌یابی، ستاره‌شناسی، داروشناسی، گیاه‌شناسی، هواشناسی و غیره هستند.

در نهایت، زبان‌ها راه‌هایی برای تفسیر جهان هستند، و هیچ زبانی عیناً شبیه زبان دیگر نیست. از جمله، آنها می‌توانند بینشی در زمینه‌ی عصب‌شناسی، روانشناسی و ظرفیت‌های زبانی گونه‌ی ما (انسان) بیافرینند. هریسون می‌گوید "زبان‌های مختلف روش‌های متمایزی از تفکر، و چهارچوب‌هایی برای تفکر و حل مشکلات فراهم می‌کنند."

به دلایل فوق، زبان‌شناسان تقلا می‌کند تنوع این زبان‌ها را که به سرعت در حال نابودی هستند مستند و بایگانی کنند. تلاش‌های آنها شامل تهیه‌ی فرهنگ‌های لغات، ثبت تاریخ و سنت‌های آنها و ترجمه‌ی داستان‌های شفاهی است. تورین می‌گوید "اگر مستند سازی واقعاً خوبی صورت بگیرد، در این صورت این شانس وجود خواهد داشت که این زبان‌ها در آینده‌ی نزدیک، حتی بعد از اینکه از بین رفتند، بتوانند احیا شوند تا بار دیگر مورد تکلم قرار گیرند." مافون اظهار می‌دارد "به هر حال بدون افرادی که به آن زبان صحبت کنند یا افراد علاقه‌مند به احیای آنها، این تلاش‌ها مانند "حفظ زبان‌ها در یک موزه‌ی صنایع دستی هستند."

پس از فهمیدن اینکه این زبان‌ها در معرض نابودی قرار دارند، تلاش‌هایی به عمل آمد تا زبان چروکی را نجات دهند. به این منظور مدرسه‌ای ویژه تاسیس شد که در آن دروس پایه مانند ریاضیات و علوم به زبان چروکی تدریس می‌شود. این زبان همچنین در دانشگاه محلی تدریس می‌شود.

مثال‌های اندک دیگری نیز وجود دارند که حاکی از احیا شدن یک زبان پس از نابودی هستند. در حدود سال 1960، آخرین متکلمان به زبان میامی که در غرب میانه‌ی امریکا ساکن بودند درگذشتند. با کوشش یکی از اعضای قبیله‌ی قوم میامی، این زبان اکنون زنده است و در دانشگاه میامی واقع در اوهایو تدریس می‌شود.

تکنولوژی تا حدودی می‌تواند به این کوشش‌ها کمک کند. تورین اظهار می‌دارد "تعدادی از افرادی که به این زبان‌ها صحبت می‌کنند از تکنولوژی برای انجام کارهای واقعاً جالب که یک نسل پیش از آن قابل تصور نبود استفاده می‌کنند." به عنوان مثال یک ورژن ویندوز 8 در زبان چروکی موجود است و یک آپ چروکی افراد را قادر می‌سازد که با این زبان پیام بفرستند. تعداد زیادی سایت اینترنتی به یک زبان خاص یا به زبان‌های یک منطقه‌ی خاص اختصاص داده شده‌اند و ابزار تدریس متعددی فراهم می‌کنند."

امروزه حدود شصت نفر از کودکان چروکی‌ها می‌توانند به زبان خود صحبت کنند که نسبت به قبل از انجام این برنامه آمار بسیار خوبی است.

منبع: BBC

<http://www.bbc.com/future/story/20140606-why-we-must-save-dying-languages>

سمیرامیس، ملکه‌ی آشور

ترجمه: شامیرام داودپوریان



نقاشی رمزآلود ادگار دگا متعلق به سال 1861 که در موزه‌ی ورسای پاریس نگهداری می‌شود، ملکه سمیرامیس از بنای بابل که خود بانی افسانه‌ای آن است بازدید می‌کند. این نقاشی نشان‌گر این است که افسانه‌ی سمیرامیس قدرت خود را از دست نداده است.

تعداد اندکی از فرمانروایان میان‌رودان باستان مونث بودند. لیکن آنانی که فرمانروایی کردند مهر خود را بر تاریخ زدند. در حکومت نو آشوری قرن نهم قبل از میلاد، یک زن بر تمام امپراطوری بزرگ (از آسیای صغیر تا آنچه که امروزه ایران غربی نامیده می‌شود) حکمروایی کرد. نام او شامورامات بود که به معنای آسمان مرتفع است. حکومت پنج ساله‌ی او، هرچند کوتاه، به نظر می‌رسد که بانی احترام دیرپایی در رعایانش و همچنین جهان بوده است.

قرن‌ها بعد از حکومت شامورامات، نویسندگان یونانی و همچنین مورخین بر وی و موفقیت‌هایش تمرکز کردند. آنها نامش را به سمیرامیس که فرم یونانی شامورامات است تغییر دادند. از اینجا ملکه‌ی آشوری از جهان واقعیات به قلمرو اسطوره پا گذاشت. برخی او را در قالب یک فاخته‌ی مونث زیبا در یک داستان عشقی تراژدیک قرار دادند. نویسندگان کلاسیک دستاوردهای عظیمی مانند فرماندهی ارتش، وینای دیوارهای بابل و بناهای یادبود در سراسر امپراطوری را به وی نسبت دادند.

جذابیت او در گذر زمان کاهش نیافت. بعدها او الهام بخش شاعر قرون وسطایی ایتالیایی یعنی دانته شد. ولتر نویسنده‌ی فرانسوی، یک تراژدی در مورد او نوشت که بعدها توسط روسینی به اپرای سمیرامید تبدیل شد.

داستان واقعی گوشت و خون شامورامات دست نیافتنی باقی مانده است. این سوال باقی است که 2800 سال پیش وی چه موفقیتی بدست آورد که دنیا را آن‌چنان مجذوب خود کرد و اجازه داد افسانه‌های رومانتیکی در اطراف میراث او جوانه بزنند؟

باستان‌شناسان موفق به یافتن چهار عدد صنایع دستی مهم شدند که شواهدی را برای کنار هم گذاشتن قطعات بیوگرافی وی ارائه می‌دهند. در شهر باستانی نمرود (واقع در عراق امروزی) دو مجسمه‌ی وقف شده به نبو، خدای دانش و کتابت، نام او یعنی شامورامات را خاطر نشان می‌کنند. همچنین دو لوحه وجود دارد که اولین آنها از شهر کیزکاپانالی (شهری در ترکیه‌ی امروزی) و دیگری از آشور واقع در عراق، نام او را ذکر می‌کنند. این چهار سنگ‌نوشته با هم استخوان‌بندی داستان او را تشکیل می‌دهند: ملکه سمیرامیس به طور قطع بین قرون نهم تا هشتم ق. م. در امپراطوری آشور می‌زیست، با شمشلی ادد پنجم که از 823 تا 811 ق. م. حکومت کرد ازدواج کرده و مادر ادد نیراری سوم بود. یک

نقاشی قرن نوزدهمی از خوزه کاسادو دل آلیسال که در دانشکده‌ی هنرهای زیبای مادرید قرار دارد، سمیرامیس را که همان‌گونه که دانته شاعر ایتالیایی در بخش دوزخ کتاب کمدی الهی خود تشریح کرده به تصویر کشیده است. دانته ملکه سمیرامیس را در دومین حلقه‌ی جهنم، جایی که برای افرادی که مرتکب گناه شهوت شده‌اند اختصاص داده است قرار داد. سایر وسوسه‌گران مانند هلن تروا و کلئوپاترا نیز همراه ملکه سمیرامیس هستند.

با وجود این کلیدها، مورخان ایده‌ی روشن‌تری از اهمیت او رسم کرده‌اند و به این واقعیت رسیده‌اند که وی در موقعیتی که برای امپراطوری آشور بحرانی بود وارد تاریخ شده است. شوهر او نوه‌ی پادشاه بزرگ یعنی آشور ناصرپال دوم بود که در اوایل قرن نهم ق.م. کاخ با شکوهی را در شهر نمرود بنا کرد. این واقعه در لوحه‌ی جشن که هزاران میهمان و ضیافت را که به مدت ده روز ادامه داشت ذکر کرده، انعکاس یافته است. آشور ناصرپال، امپراطوری را از طریق سرکوب بی‌رحمانه‌ی یاغیان تثبیت کرد. در یک سنگ‌نوشته، وی از انتقامی که در یک شهر بخصوص در قلمرو او از یاغیان گرفته شده است حکایت می‌کند "من ستونی ساخته شده در دروازه‌ی شهر بر پا کردم و پوست همگی رهبرانی را که شورش کرده بودند بکندم و ستون را با پوست آنها پوشاندم. برخی را برفراز ستون بر چهارمیخ کشیدم و سایرین را بر میخ‌های اطراف آن بستم."

آن امپراطوری که نوه‌ی آشور ناصرپال دوم به ارث برد، محتملاً پایدار و ثروتمند بوده اما به مدت طولانی در آن وضعیت باقی نماند. به نظر می‌رسد که پادشاه شمش‌ی ادد پنجم منابع بسیاری را برای مغلوب کردن برادر بزرگتر خود که قصد داشت تخت سلطنت را تصاحب کند صرف کرده باشد. هنگامی که شمش‌ی ادد در 811 ق.م. فوت کرد، امپراطوری از نظر مالی و سیاسی ضعیف شده بود. پسر جوان او، ادد نیراری سوم

برای حکومت کردن بسیار جوان بود. بازگرداندن ثبات به آشور باید از طریق نایب السلطنتی بر عهده‌ی ملکه سمیرامیس گذاشته شده باشد.



یک لوحه‌ی متعلق به قرن نهم ق.م. که در معبد نبو در شهر نمرود (عراق کنونی) یافت شده است پادشاه شمش‌ی ادد پنجم را به تصویر می‌کشد

هرچند چهار منبع اصلی مشخص نمی‌کنند که آیا او مدعی نیابت شد یا نه، سنگ‌نوشته‌ها روشن می‌سازند که برخلاف هر زن دیگری در تاریخ بین‌النهرین، وی قدرت سیاسی را تا حدودی به کار برد. به عنوان مثال لوحه‌ی یافت شده از شهر کیزکاپانلی چنین خاطرنشان می‌کند که هنگامی که پسر ملکه به منظور جنگ با شاه شهر آشوری آرپاد از فرات گذشت، ملکه او را همراهی کرد. حضور او در آن زمان غیرعادی بود و این واقعیت که لوحه‌ی مذکور از شراکت وی با عدم رضایت یادآوری می‌کند، به اقدامات شامورامات احترام و افتخار عظیمی می‌بخشد.

لوحه‌ی کشف شده از آشور چنین نقل می‌کند که هنگامی که شمش‌ی ادد سوم به سن پادشاهی رسید، شامورامات با قدرت و ثبات خود رعایایش را تحت تأثیر قرار داده بود. سنگ‌نوشته‌های او را تقریباً هم‌طراز با حاکمان مذکور قرار می‌دهد و به شامورامات، ملکه‌ی شمش‌ی ادد، پادشاه عالم، پادشاه آشور: مادر ادد نیراری، پادشاه عالم، پادشاه آشور تقدیم شده اند.

به نظر می‌رسد که پس از مرگ شامورامات، نام وی در میان تمام نسل‌ها انعکاس یافته باشد. در جامعه‌ای با یک سنت شفاهی غنی، مقداری شاخ و برگ به داستان وی افزوده شد که به نظر می‌رسد از یک روایت به روایت دیگر رشد کرد و بزرگتر شد. هرودوت، مورخ بزرگ یونانی در قرن پنجم ق.م، خاطره‌ی این ملکه را با به کار بردن فرم یونانی نام وی یعنی سمیرامیس که امروزه به آن مشهور است، جاودانی کرد.

این دیودوروس سیکولوس، یک محقق یونانی که در دنیای رومی ژولیوس سزار و آگوستوس می‌نوشت، بود که بیشتر افسانه‌ی سمیرامیس را به تبلور درآورد. کار عظیم و نیمه تاریخی او یعنی ببلیوتک، وقایع را از اسطوره‌های آفرینش تا زمان خود وی بررسی می‌کند. در این کار، او یک روایت دقیق و به نوعی خارق‌العاده از ملکه‌ی آشور ارائه می‌دهد. برخی از کارهای دیودوروس سیکولوس بر اساس یک نوشته‌ی پیشین یک دکتر یونانی که در قرن چهارم ق.م. در دربار پارسیان خدمت می‌کرد، بود.

به نقل از دیودوروس، سمیرامیس حاصل آمیزش الهه دِرسوتو (نسخه‌ی محلی آستارته که الهه‌ی فنیقی بود و ایشتر که الهه‌ی بابلی بود در آسکلون واقع در اسرائیل امروزی بدنیا آمد) و یک مرد جوان سوری‌های بود. الهه با شرم ساری از این واقعه، نوزاد دختر را ترک کرد. در ابتدا

کبوتران از نوزاد نگهداری می‌کردند و سپس چوپان اعظم پادشاه آشور سرپرستی کودک را بر عهده گرفت و او را سمیرامیس نامید.

سمیرامیس رشد کرد و تبدیل به زنی جوان با زیبایی خارق‌العاده‌ای شد. حکمران سلطنتی ایالت سوریه که اوئیس نام داشت هنگام بازرسی گله‌های سلطنتی او را دید و بشدت تحت تأثیر زیبایی او قرار گرفت. اوئیس رضایت پدر خوانده‌ی سمیرامیس را برای ازدواج بدست آورد و پس از عروسی، سمیرامیس را با خود به نینوا برد. بعداً اوئیس برای محاصره‌ی شهر باکترا در آسیای مرکزی فرستاده شد. سمیرامیس نه تنها برای همراهی با شوهرش به این نقطه‌ی دور افتاده سفر کرد بلکه استراتژی فاتحانه‌ای را ارائه داد که موجب تسلیم شهر محاصره شده گردید.

هنگامی که شاه آشور از این واقعه‌ی جالب خبردار شد، خواستار دیدار با این قهرمان شد و سمیرامیس به حضور او آورده شد. به نقل از دیودوروس سیکولوس، نام شاه، نینوس بود که شهر نینوا بر مبنای آن نامیده شد. نینوس در همان ابتدا به عشق سمیرامیس گرفتار شد و به اوئیس فرمان داد تا زن خود را با یکی از دختران نینوس معامله کند. اوئیس شدیداً مخالفت کرد اما چنان توسط شاه تهدید شد که در نهایت اقدام به خودکشی کرد. سمیرامیس بیوه، با نینوس ازدواج کرد و ملکه‌ی آشور شد. چند سال بعد از ازدواج، نینوس درگذشت. به نقل از دیودوروس در این مرحله سمیرامیس مسئولیت حکومت را بر عهده می‌گیرد و به عنوان نایب پسر خود که هنوز یک طفل بود عمل می‌کند.

به اعتقاد مورخان یونانی، پروژه‌های ساختمانی جاه‌طلبانه‌ی ملکه‌ی جدید موجب تحسین نقش جدید وی شد. گفته می‌شود که در شروع کار برای تقلید از برنامه‌ی کاری شوهرش، او امر به بنای شهری در سواحل فرات یعنی شهر بابل کرد. دیودوروس سیکولوس حتی چنین مطرح می‌

کند که سمیرامیس نه تنها شهر بلکه سایر جزئیات آن یعنی کاخ سلطنتی، معبد ماردوک و دیوارهای شهر را نیز برپا نمود. سایر مولفان یونانی – رومی از جمله استابرو ادعا کردند که ساخت باغ‌های معلق شگفت‌انگیز بابل که در شمار هفت عجایب دنیای باستان قرار داشت، کار سمیرامیس بوده است اما شواهد تاریخی به هیچ وجه ادعای آنان را تأیید نمی‌کنند.

دیودوروس سیکولوس می‌گوید که چگونه بعد از بنای بابل، سمیرامیس یورش‌های نظامی متعددی را برای سرکوبی طغیان‌های موجود در شرق پارس و لیبی در شمال افریقا براه انداخت. سپس وی مهم‌ترین و مشکل‌ترین یورش‌ها یعنی حمله به هند را سازمان‌دهی کرد. اما علی‌رغم نقشه‌ی محتاطانه‌ی او، حمله‌ی مذکور شکست خورد و سمیرامیس مجروح شد.

طی یورش او به افریقا، سمیرامیس در مصر توقف نموده و با پیش‌گوی آمون خدای مصری مشورت نمود. پیش‌گو چنین پیش‌بینی کرد که پسر وی نینیاس بر علیه او توطئه خواهد کرد و او را خواهد کشت. به دنبال شکست در جنگ هند، این پیش‌بینی به حقیقت پیوست. به گفته‌ی دیودوروس، پسر سمیرامیس یعنی نینیاس بر علیه او توطئه می‌کرد تا تخت وی را تصاحب کند. اما در این حکایت از زندگی سمیرامیس، او عاقلانه تصمیم گرفت که با پسرش وارد جنگ نشود. به جای آن، قدرت را به طور مسالمت آمیز به پسرش واگذار کرد.

سایر مورخان پایان‌های متفاوتی برای این حکایت نوشته‌اند. یک نویسنده‌ی رومی به نام گایوس ژولیوس هوگینوس که در قرن اول میلادی می‌زیست می‌گوید که ملکه‌ی افسانه‌ای خود را روی یک پشته‌ی سوزان انداخت. مورخ قرن سوم رومی یعنی ژوستین ادعا کرد که سمیرامیس در واقع بوسیله‌ی پسرش کشته شده بود.

افسانه‌ی سمیرامیس نکات مشترک بدیهی با سایر افسانه‌های عهد باستان دارد. الوهیت او پژواک پهلوانانی مانند هرکولس می‌باشد. ترک او در زمان طفولیت، یادآور داستان طفولیت سرگون پادشاه اکدی و همین‌طور سیفر خروج تورات که در آن موسی در زمان طفولیت رها می‌شود و دختر فرعون مصر او را پیدا می‌کند، است. مشورت سمیرامیس با آمون و کوشش وی برای حمله به هند در داستان اسکندر کبیر مورد استفاده قرار گرفتند.

از ملکه سامورامات تاریخی، ملکه سمیرامیس افسانه‌ای متولد شد که دستاوردهای اجتماعی او در حد زیبایی‌شناسی مورد ستایش قرار گرفته است. آنچه که بر جا می‌ماند این است که چگونه هر دو سمیرامیس زن و افسانه، به خاطر مسائلی که به طور سنتی مربوط به فرمانروایان مرد هستند مورد تجلیل قرار گرفته بودند.

منبع:

All Things Assyrian
Semiramis, the Assyrian Queen
 By Marcos Such Gutiérrez
<https://www.nationalgeographic.com>

Posted 2017-11-27 22:54 GMT

گفتگو با یک هنرمند

شامیرام داودپوریان



در این شماره از بولتن شامیرام، با زنی هنرمند و توانا گفتگو می‌کنیم که تابلوهایی بسیار زیبا با مضامینی گیرا و رنگ‌آمیزی زنده و شاد نقاشی می‌کند که تأثیری بسیار قوی بر روح و روان بیننده به جا می‌گذارد.

س: لطفاً خود را معرفی کنید.

ج: من اودت تومیک خسروآبادی هستم و در روز چهارم بهمن ماه 1343 در تهران، در خانواده‌ای که پدر و مادر هر دو اهل سلماس بودند به دنیا آمدم. ده ساله بودم که پدرم را از دست دادم و مادرم زحمت بزرگ کردن من و برادر کوچکترم را بر عهده گرفت.

دختر بسیار محبوب و خجالتی بودم. نوجوانیم با انقلاب ایران شروع شد. در دبیرستان وارد تیم والیبال شدم و بعداً عضو تیم منطقه‌ای شش تهران و مشغول بازی در باشگاه حجاب شدم. یک بار هم منتخب تیم تهران شدم که در بازی‌های کل ایران مقام اول را بدست آوردیم. بعدها که شروع به تحصیل در دانشگاه کردم وارد تیم والیبال دانشگاه شده و

تا زمان فارغ‌التحصیلی به بازی در این تیم ادامه دادم. به مدت یک تا دو سال هم کمک مربی دانشگاه بودم. می‌توانم بگویم دوران نوجوانی و جوانی را در زمین بازی سپری کردم و بعدها نقاشی در کنار والیبال جا پیدا کرد.

س: چگونه وارد عرصه‌ی هنر و بویژه نقاشی شدید؟

ج: از نه سالگی عروسک بازی را کنار گذاشتم و مداد رنگی به دست گرفتم. می‌خواستم طراح لباس بشوم. نقاشی برای من مداد رنگی بود اما چند سال بعد با گچ پاسنل شروع به نقاشی کردم. کارم بیشتر کپی از کارهای نقاشان بود. بعد از دبیرستان توسط یکی از دوستان مادرم که به استعداد من ایمان داشت و زمانی هم یک از فعالان ادبی دانشگاه تهران بود من را به یکی از کلاس‌های کنکور هنری برد تا آماده‌ی کنکور شوم. اکنون که به آن زمان برمی‌گردم فکر می‌کنم ای کاش هیچوقت به آن کلاس نمی‌رفتم! من استعداد خوبی در روانشناسی دارم ولی در آن زمان ارزیابی کودکان وجود نداشت زیرا اگر بود من الان روانشناس موفق‌تری بودم و مجبور نبودم مسئولیت هنرمند بودن را مانند صلیب مسیح بر دوش بکشم!! به هر حال دو سال بعد، سال 1365 با امتیاز خوب در چند رشته‌ی هنری قبول شدم ولی با اصرار معلم کنکورم نقاش را انتخاب کرده و وارد دانشگاه الزهرا شدم. من به گرافیک علاقه داشتم و سعی کردم که رشته‌ام را تغییر بدهم اما این امکان به وجود نیامد چون چند نفر دیگر هم رشته‌ی تحصیلی‌شان را تغییر دادند و برای من جا نبود! پس به نقاشی ادامه دادم و به سرعت مورد توجه اساتید قرار گرفتم.

س: در نقاشی از چه سبکی پیروی می‌کنید؟

ج: وقتی صحبت از سبک می‌شود من را به فکر فرو می‌برد چون بدون اینکه متوجه سبک بخصوصی باشم نقاشی می‌کنم. شاید بشود گفت در هر نقاشی می‌توان چندین سبک را دید. در آمریکا با هنرمند تنوع یا Divers Artist آشنایی پیدا کردم به این معنی که از سبک خاصی یا موضوع واحدی پیروی نمی‌کنم! شاید سبک آزاد به روحیه‌ی من بیشتر نزدیک باشد. اما چیزی که به طور حتم می‌شود در کارهایم مشاهده می‌شود سمبولیسم یا نمادگرایی است. ترکیبی از چیزی که می‌بینم، واقعیت، و چیزی که در ذهنم بوجود می‌آید، برای نشان دادن موضوعی یا احساسی. به قول یکی از دوستان، هر چیزی می‌تواند به من الهام بدهد! از کار دک یا چاقوی پالت زیاد استفاده می‌کنم و از تکنیک کولاژ یا نقاشی چسبندانی (استفاده از عکس یا کاغذهای رنگین یا پارچه و غیره در نقاشی) بهره‌ی زیاد می‌برم.

س: تحت تعلیم کدام مربیان بودید؟

ج: من این افتخار را داشتم که از اساتید بسیار خوبی تعلیم بگیرم. دو سال اول دانشگاه تحت تعلیم آقای محمد معمارزاده و بهمن بروجنی بودم. سال‌های بعد استادام خانم ایراندخت محمص و استاد طراحیم آقای یعقوب عمامه‌پیچ بودند. بعد از اینکه از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم با استاد هانی‌بال الخاص آشنا شدم که توسط ایشان مسیر هنری و فکری‌ام تغییر پیدا کرد. بدین معنی که از کشیدن منظره و طبیعت بی‌جان یا استیل لایف به موضوع اساطیر آشوری رو آوردم. به طور کلی به هنر آشوری گرایش پیدا کردم. از طراحی‌های کتیبه‌ها استفاده می‌کردم.

س: از کدام نقاشان تأثیر گرفته‌اید؟

ج: از نقاشانی که به روحیه‌ی نقاشی من نزدیکتر هستند می‌توانم بگویم پل گوگن، هانیبال الخاص، مارک شاگال و گوستاو کلیمت مورد علاقه‌ی من هستند.

س: تم اصلی شما در نقاشی چیست و یا اینکه چه قصد دارید چیزهایی را می‌خواهید با نقاشی بیان کنید؟

ج: بیست سال پیش تم اصلی نقاشی‌هایم اساطیری بود. اساطیر آشوری مانند گیل‌گمش، ایشتار، انکیدو، رقص آشوری و غیره بودند. آنها را از گذشته وارد زندگی روزمره کنونی می‌کردم. در دوردست‌ها دهکده‌ای یا شهری بود که توسط رودخانه (برگرفته از دجله و فرات) از زمان حال جدا می‌شد یعنی دوران گذشته و حال را در یک نقاشی نشان می‌دادم با موضوع کوچ یا مهاجرت. از طراحی‌های تزئینی آشوری استفاده می‌کردم و تم اصلی، مردم بودند. گاهی هم سری به گل و پرنده و طبیعت می‌زدم! اکنون یعنی بیست سال بعد، موضوع بیشتر نقاشی‌هایم به زنان و احساساتشان رسیده است، به روزگاری که همه چیز با طبیعت یکی بود. قرارهای عاشقانه‌ی دو دلدار در باغ یا پشت درختی که پرنده‌ها شاهدشان بودند! صفای دشت آن روزها آرامشی بود برای نفس انسانی... من با زنان قوی و فعالی در زندگیم آشنا بودم. شاید خیلی‌ها این تصور برایشان پیش بیاید که من فمینیست هستم، که این طور نیست! برای من زنان و مردان هر دو جایگاه خودشان را در خلقت دارند. اما زنان وظیفه‌ی مشکل‌تری در زندگی بر عهده دارند. عاطفی‌تر و احساساتی‌تر هستند و با وجود توان بیشتر برای پیش بردن یک زندگی (اگر بخواهند!) شکننده‌تر از مردان هستند. زنان عشق را تقدیم نمی‌کند و به دنبال عشق - بان یا مهر - بان می‌گردند! وظیفه‌ای که طبیعت بر عهده‌ی هر زنی قرار داده را باید قدر شناخت. مرد و زن هر دو وظیفه‌ی خودشان را باید انجام بدهند که نسلی را بوجود بیاورند

و تعلیم دهند. مثل اینکه در این دوران این وظیفه یا تغییر کرده یا بهم ریخته! گاهی اوقات از مخلوقات خدا کناره می‌گیرم و به طبیعت پناه می‌برم! با استفاده از کولاژ، از گل‌ها، برگ‌ها و روستاها نقاشی می‌کنم. چندین کار با موضوع کوزه دارم که با کاردک نقاشی شده‌اند.

س: زن بودن شما چه تأثیری در نقاشی‌هایتان گذاشته است؟

ج: اصولاً زن بودن کار مشکلی است!! همیشه بوده و باعث تعجب من است که هنوز هم هست! در آمریکا هم خیلی از زنان سعی می‌کنند خودشان را ثابت کند. هیچ زنی نمی‌تواند مانند مردها زندگی کند یا بالعکس مردها نمی‌توانند مانند زنان فکر کنند. این قانون طبیعت است ولی خیلی از زنان خود را متقاعد می‌کنند که فرقی با مردان ندارند! این طرز تفکر تعادل طبیعت را به هم زده و باعث مشکلات بی‌شماری برای بسیاری از زنان شده است. هنوز هم در خیلی از جوامع زن را یک موجود ضعیف می‌بینند با یک سری وظائف مشخص! به عقیده‌ی من به وجود آمدن حرکت فمینیستی از این جا سرچشمه گرفت. مثل اینکه برای زن بودن باید جنگید! نقاشان مرد بیشتر مورد توجه هستند چون همسرانی دارند که فضا را برایشان آماده می‌کنند که آنها بتوانند به هنرشان بپردازند. زنان ما با وظایف بی‌شماری که دارند زمان کمتری را برای استعدادشان صرف می‌کنند چون باید به کارهای دیگری هم رسیدگی کنند. این قانون برای زنان هنرمندی که از یک پشتیبان مالی یا معنوی برخوردارند تأثیری ندارد. هنوز زنان هنرمند بسیاری هستند که هر چند با سختی و مشکلات فراوان، همچنان راهشان را ادامه می‌دهند. من را هم جزو این زنان بدانید. به هر حال هنوز هم هنرمندان مرد در موزه‌ها و گالری‌ها بیشتر از زنان مورد استقبال قرار می‌گیرند.

س: آیا از کارهایی که تا کنون انجام داده‌اید راضی هستید؟

ج: وقتی به نقاشی‌های قدیمی خودم نگاهی می‌اندازم، خودم را نمی‌شناسم! در آن دوران روحیه‌ی قوی‌تر و جسورتری داشتم. الان رنگ‌ها پخته‌تر هستند، دقتم بیشتر شده، تفکر جای جسارت را گرفته و از نظر نقاشی و تکنیک مسلماً قوی‌تر شدم. حوصله‌ام هم کمتر شده! به ساده‌سازی (simplicity) رو آورده‌ام، کارهایم آرام‌تر شده و می‌خواهم فضا را در کارم بیشتر به کار بگیرم. کارهای قدیمی‌ام شور جوانی داشت، کارهای جدید بلوغ فکری. کارهای جدید را بیشتر می‌پسندم. به طور کلی آنطور که باید از استعدادم استفاده نکردم، نه در ایران و نه در آمریکا. شاید زمانی در آینده بتوانم ولی در کل سعی‌ام را می‌کنم.

س: برای آینده چه برنامه‌هایی دارید؟

ج: انجمن آشوری‌های سن حوزه اقدام به چاپ سه جلد کتاب داستان قاطینا گابارا نوشته‌ی ویلیام دانیل کرده است که نقاشی سه بخش از آن را من بر عهده گرفته‌ام. تا یک ماه دیگر کارها تمام خواهند شد. در سن حوزه انجمنی تأسیس شده به اسم انستیتوی هنر آشوری (Assyrian Art Institute) که هدفش اجرای نمایش‌گاه برای هنرمندان آشوری است. سه ماه دیگر یک نمایش‌گاه دیگر در شیکاگو در یکی از موزه‌ها برگزار خواهد شد. در شهر سن حوزه هم یک گالری برای آشوری‌ها افتتاح شده که در نظر دارم نمایش‌گاهی در آن برگزار کنم، البته اگر کارهای روزمره مجالی به من بدهند.

س: کار نقاشان آشوری را چگونه می‌بینید؟

ج: نقاشی در آمریکا بیشتر به سمت ابستراکت یا مدرن سوق داده می‌شود. کارهای چند نفر از آشوری‌ها را دیدم که بسیار خوب هستند. جای امیدواری وجود دارد، به شرطی که حمایت بشوند. مردم ما آن طور که باید از هنرمندان پشتیبانی نکرده و نمی‌کنند.

س: کلام آخر؟

ج: اجازه بدهید تشکری از شما برای این مصاحبه داشته باشم. از اهمیتی که به هنر و هنرمندان، بخصوص هنرمندان زن آشوری دارید سپاس‌گزارم. هنرمند بودن کار سختی است و بودن در کار هنری مشکل‌تر. به یاد دارم زمانی استاد الخاص در آمریکا سخنرانی داشت برای ایرانیان مقیم این‌جا. از زمانی صحبت می‌کرد که یک کودک هشت ساله بود و اینکه چطور در کلاس برای یک نقاشی که کشیده بود از معلمش تعریف شنیده و مورد تشویق قرار گرفته بود. هاننیال با عصبانیت ادامه داد که ای کاش هیچ‌وقت مورد تشویق قرار نگرفته بود چون تحسین معلم باعث رو آوردن ایشان به نقاشی شده بود! اگر تشویق معلمش نبود، می‌توانست شغل بهتری بدست بیاورد و زندگی راحت‌تری پیدا می‌کرد!!! به آن معلم لعنت می‌فرستاد!!! خوب، ماندن در هنر مستلزم حمایت و توانایی مالی است. اگر کسی تصمیم گرفت که هنری را شروع کند، علاوه بر استعداد، باید از نظر مالی توانایی داشته باشد. صدها سال پیش کلیساها و یا پادشاهان از هنرمندان حمایت می‌کردند و باعث آفرینش آثار ارزشمندی شدند که تا به حال به جا مانده‌اند. اگر ملتی یا قومی از هنرمندانش حمایت نکند، هنرش نابود می‌شود. هنر، زبانی بین‌المللی و ماندگار می‌باشد، و حمایت و قدردانی اساس پیشرفت است. به امید آن روز!

بولتن شامیرام: ما نیز از شما بسیار سپاس‌گزار هستیم که دعوت ما را برای گفتگو قبول کرده و وقت گران‌بهایتان را در اختیار ما گذاشتید. برای شما آرزوی سلامتی و موفقیت روزافزون می‌کنیم.

آداب و رسوم آشوری

شامیرام داودپوریان

به خاک سپردن اموات: آداب کفن و دفن درگذشتگان نزد عشایر آشوری ساکن منطقه‌ی وان (واقع در ترکیه) در سال 1914 توسط م. ا. لالایان روسی به رشته‌ی تحریر درآمده است. او چنین نوشته است "هنگامی که یکی از اعضای یک خانواده‌ی آشوری جان می‌سپارد، اولین اقدامی که صورت می‌گیرد این است که یک فرد شجاع چشمان میت را می‌بندد. دست‌های میت را بر روی سینه‌اش قرار داده و پاهایش را دراز می‌کنند تا در حالت مستقیم قرار گیرند. می‌گویند که اگر چشمان میت باز بمانند، بدین معنی است که او در انتظار یکی از اقوامش که در سفر به سر می‌برد می‌باشد. سپس صورت میت را به سمت قبله برمی‌گردانند و زیر پاهایش کندر دود می‌کنند.

از دیگر اقدامات خانواده‌ی میت خبر کردن اقوام و دوستان و همچنین کشیش می‌باشد. کشیش پس از حضور، کتاب مقدس را بر بالین میت قرائت می‌کند. سپس صلیبی از چوب می‌سازد و آن را در یک دیگ پر از آب قرار می‌دهد و درخواست می‌کند که آن را گرم کنند. آنگاه یکی از افراد حاضر میت را شستشو می‌دهد.

جهت شستشو نخست انگشت اشاره‌ی دست راست میت را با آب تبرک یافته می‌شوید و بر پیشانی‌ش صلیب رسم می‌کند. آنگاه با آب گرم و صابون بازو و تمام سمت راست بدن میت را می‌شوید. پس از آن، بازو و تمام سمت چپ بدن میت را شستشو می‌دهد.

پس از شستشو، بخشی از آبی را که در دیگ مانده است در تشتی ریخته و باقی را دور می‌ریزند.

پس از آن، صلیب چوبی را از درون دیگ خارج کرده و در تشت می‌گذارند و شمعی نیز در کنار تشت قرار داده و دیگ را طوری بر این دو برمی‌گردانند که هوا به شمع برسد و روشن بماند. این شمع به مدت سه روز می‌سوزد.

دومین کاری که انجام می‌شود تهیه‌ی کفن است. بر بدن میت پیراهن و شلوار می‌کنند که تازه دوخته شده می‌پوشانند و با نمد پاها، کمر و بازوان میت را می‌بندند. صورت میت را تنها با یک دستمال می‌پوشانند. آنگاه جسد میت را که در یک کفن پیچیده شده، بر روی برانکار می‌گذارند که از بستن دو تکه چوب دراز تهیه شده است و یا در یک صندوق چوبی قرار می‌دهند. سپس برانکار یا صندوق را دو یا سه بار از روی زمین بلند کرده بر زمین می‌گذارند و از آنجا به قبرستان می‌روند.

در خانه‌ی میت، شمعی را در جایی که میت روی آن قرار گرفته بود روشن می‌کنند که تا سه روز بر جای خود روشن می‌ماند. هنگام بردن جسد، کشیش و شماس پیشاپیش جسد می‌روند و چهار نفر هم صندوق یا برانکار محتوی جسد را بر شانه‌هایشان حمل می‌کنند. ثروتمندان همراه خود اسبی به قبرستان می‌برند.

در منزل، در مکانی که جسد قرار داشت، یک زین قرار می‌دهند و تکه‌ای پارچه‌ی رنگین بر روی آن می‌اندازند. برخی نیز شمشیری بر آن آویخته و اسلحه‌ای را که واژگون به دست می‌گیرند برمی‌دارند.

پس از رسیدن به گورستان، جسد را بر زمین گذاشته و زنان شروع به گریه و شیون می‌کنند. بیشتر اوقات اجازه نمی‌دهند زنان گریه کنند زیرا اعتقادشان بر این است که اشک، آن مکان را خیس می‌کند و موجب آزار

میت می‌شود. پس از این کار زنان به خانه‌ی میت باز می‌گردند اما مردان جسد را سه بار بر زمین می‌گذارند و برمی‌دارند و آنگاه به سمت مزاری که برای آن میت تهیه شده بود می‌روند. هنگام گذاشتن جسد میت در گور، کشیش و هر کدام از افراد حاضر در آنجا مشتی خاک در چنگ خود برداشته و بعد از اینکه کشیش آن خاک را تبرک می‌دهد آن را به داخل گور می‌ریزند.

پس از دفن میت، همگی دست و صورت خود را با آب نه‌ری که از آنجا می‌گذرد و یا آب جوی می‌شویند و برای نماز میت به کلیسا باز می‌گردند. پس از نماز، برای صرف نهاری که بوسیله‌ی اقوام نزدیک تهیه شده است به خانه‌ی عزا می‌روند. پس از صرف نهار و دادن سرسلامتی به صاحبان عزا، مردم به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند.

در روز سوم، زنان آب باقی‌مانده از شستن میت را در ظرفی گلی ریخته و آن را همراه صلیب چوبی که ساخته‌ی دست کشیش است، به گورستان می‌برند. کشیش قبر را تبرک می‌کند و آن آب را به شکل صلیب بر مزار می‌پاشد و صلیب چوبی را هم در خاک قبر فرو می‌کند. سپس آن ظرف گلی را می‌شکند. بعد از آن همگی به کلیسای روستا می‌روند و کشیش نماز میت را به جا می‌آورد. پس از نماز، گوشت آب‌پز را بین مردم توزیع می‌کنند و به هر فرد یک قطعه گوشت با دو قطعه نان می‌دهند.

روز نهم، بار دیگر به گورستان می‌روند و بعد از مراسم نماز در کلیسا، برای نهار به خانه‌ی صاحب عزا می‌روند. بعد از رفتن مردم، ساقدوش خانواده، به تمامی افرادی که رخت عزا به تن دارند هدایایی می‌دهد و مردان را نیز برای اصلاح صورت به سلمانی می‌برد. همسر ساقدوش نیز آب گرم نموده و سر زنان را می‌شوید.

برای سالگرد میت، بار دیگر به زیارت قبر او رفته و پس از آن همه‌ی اهالی روستا به صرف نهار به خانه‌ی صاحب عزای می‌روند.

در روستاهای اورمیه و سلماس، هرگاه فردی از اهالی از دنیا می‌رفت به همه‌ی خویشاوندان خبر می‌دادند. در این روز عده‌ی زیادی به خانه‌ی صاحب عزای می‌رفتند و دعوتی در این باره به عمل نمی‌آمد. اما برای مراسم سوم و چهارم، اقوام و دوستان را برای شرکت در مراسم و صرف نهار دعوت می‌کردند. در روز ختم و روز سوم بعد از به خاکسپاری، پس از بازگشت از گورستان، با صبحانه از مردم پذیرایی می‌شد که شامل نان، کره، پنیر، عسل (یا شیرهی انگور) و خاگینه بود.

شبی که میت را به خاک می‌سپردند، چند تن از جوانان روستا با تفتنگ‌های خود به گورستان رفته و تا صبح سر گور کشیک می‌دادند تا مبادا کفتار جسد میت را از خاک درآورد. صاحب عزای برایشان غذا و نوشیدنی می‌بردند و آنها تا نیمه‌ی شب به شلیک گلوله می‌پرداختند تا کفتار را فراری دهند. این رسم تا سال‌های اخیر در روستاهای آشوری‌نشین سلماس انجام می‌گرفت.

از روز فوت شخص تا هفت روز بعد، زنان فامیل در خانه‌ی صاحب عزای جمع می‌شدند و هر روز یکی از آنها سماور را روشن و چای را آماده کرده و همراه با استکان و قند و گاتا به خانه‌ی صاحب عزای می‌برد تا در این مراسم دست تنها نباشند. همسر ساقدوش نیز به مدت هفت روز در آن خانه اقامت می‌کرد تا در انجام کارهای خانه و پذیرایی از مردم کمک کند.

همگی اقوام برای ادای احترام به میت رخت سیاه می‌پوشیدند و زنان روسری سیاه نیز به سر می‌کردند. البته در روزگاران بسیار دور هرگاه مردی فوت می‌کرد همسر وی تا پایان حیاتش یک لچک سفید به نشانه‌ی

عزا به سر می‌کرد. مردان هم پیراهن سیاه می‌پوشیدند و ریش خود را تا چهل روز نمی‌تراشیدند.

برای درآوردن سیاه از تن عزاداران، تا چهل روز صبر می‌کردند و سپس ساقدوش، مردان را برای اصلاح به سلمانی می‌برد و همسر وی روسری‌های سیاه زنان را یکی یکی برداشته و روسری رنگی بر سرشان می‌انداخت که نشانه‌ی پایان عزا و ماتم بود. اما اقوام درجه یک میت تا یک سال سیاه می‌پوشیدند و بعد از آن به گورستان می‌رفتند و بعد از دعا و نماز سنگ قبر را نصب می‌کردند. پس از آن هر سال در روز جمعه‌ی اندوه به گورستان رفته و سنگ قبر میت و سایر اموات خانواده را شسته و بالای آن کندر می‌سوزاندند. از دیگر رسومی که انجام می‌دادند این بود که غذا و نوشیدنی برای نهار آن روز را با خود برده و کنار همان گور صرف می‌کردند.

داستان‌های مهاجرت حد و حساب صداقت "صادق"

دکتر هلن ساخو

خوانندگان گرامی،

طبق روال قدیمی، داستان واقعی زیر را تقدیمتان می‌کنیم. امیدوارم که از خواندن آن لذت ببرید. در شماره‌های قبلی این بولتن، مکرراً درباره‌ی شهرهای جهانی (Global Cities) و خصوصیات آن‌ها صحبت کرده‌ایم و همین‌طور در مورد مهاجرت که یکی از مهم‌ترین، واضح‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین پدیده‌های این دوران است زیرا با مهاجرت‌های عمده، فرهنگ‌ها هم مهاجرت می‌کنند و جابجا می‌شوند و خواهی نخواهی در محیط تازه‌ی اطراف جذب و جلب ویژگی‌هایی خواهند شد و در عین حال، خود نیز بر فرهنگ جامعه‌ی میزبان اثرگذار می‌باشند. بدین صورت هویت‌ها همیشه در حال تحول هستند ولی نکته‌ی عمده‌ی داستان فعلی این است که همان‌طور که خواهید دید، هویت هرچه اصیل‌تر و قدیمی‌تر باشد، پایدارتر است و حتی جبر مکرر تاریخ نیز نمی‌تواند شرافت آن را محو کند. امیدوارم که طنز واقع‌گرایانه‌ی آن را نیز ببینید.

روز جمعه‌ی اندوه (حزبته‌ی پنجشنبه) و یا به قول غربی‌ها Good Friday و به قول اعراب عزیز "کول شی معکوس! Kol shi makoos!" است. و من غمگین از اینکه نمی‌توانم از قبور عزیزانم دیدن و به آن‌ها

عرض احترام کنم، تصمیم می‌گیرم به کلیسای محله‌مان در مرکز شهر همیشه تاریک لندن رفته و شمعی روشن کرده و نیایشی بکنم. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم، لندن نیز مانند اکثر شهرهای عمده‌ی جهان تبدیل شده است به وطنی دوگانه برای صدها ملت و مهاجرانی از اقصاء نقاط جهان. در حال حاضر بیش از نیمی از شهروندان لندن غیرانگلیسی می‌باشند. در میان قشر پناهندگان و پناهجویان، اکثر افراد جذب بازار "اقتصاد سایه" می‌شوند، سالیان سال استثمار می‌شوند و به سختی از عهده‌ی مخارج روزانه‌ی خود برمی‌آیند. با این وجود احساس می‌کنند چاره‌ای نداشته، نه راه پیش دارند و نه پس. در سال‌های اخیر یکی از رایج‌ترین و موفق‌ترین راه‌های اخذ پناهندگی، تغییر دین است و بدین ترتیب شخص پناهجو شانس بیشتری برای ماندن دارد.

در کلیسا باز است و من آرام و بی‌صدا وارد می‌شوم. ساعت حدود شش بعدازظهر است و کلیسا تقریباً خالی. راهبه‌ای به من نزدیک شده و می‌پرسد: "دخترم برای غسل تعمید آمده‌ای؟" بدیهی است که کمی جا می‌خورم و توضیح می‌دهم که نه، احتیاجی به غسل تعمید نیست و این کار سال‌ها قبل انجام شده است. او اصرار می‌کند: "دخترم، خجالت نکش. همه همین‌طور هستند. اول کار سخت است، بعد عادت خواهی کرد!"

خوانندگان گرامی، باور کنید مات و مبهوت مانده بودم و اصلاً نمی‌دانستم دارد راجع به چه چیزی حرف می‌زند. با احترام کامل توضیح دادم که من آشوری‌الاصل هستم و از اولین مسیحیان جهان، زبانی که با آن صحبت می‌کنم زبان مقدس حضرت مسیح است و... می‌گوید: "ببین عزیزم، اینجا لندن است و همه جور آدم داریم، از هر نژاد و دین و باوری. اینجا همه آزادند... همه‌ی این‌ها به کنار، اگر محتاج ویزا هستی می‌توانی به من اطمینان کنی. ما اینجا به همه کمک می‌کنیم."

حال که نیم ساعتی از این دیدار عجیب گذشته، کلیسا دارد کم کم از انسان‌هایی با ملت‌های مختلف پر می‌شود. در بین آنان تعدادی از هم‌وطنان ایرانی را می‌بینم که با قابلمه‌های متعدد در حال ورود به کلیسا هستند! به حکم تاریخ، جغرافیا و وظیفه‌ی انسانی مهاجران قدیمی در قبال مهاجران جدیدتر، من با تعدادی از آنان آشنا هستم و در امور مهاجرت آنان درگیر نیز بوده‌ام. یکی از آنان که (طبیعتاً!) صادق نام دارد، تا مرا می‌بیند هیجان‌زده می‌گوید: "سلام دکتر هلن. چه عجب! خوش آمدید، سرافراز کردید!" می‌گویم "آخر تو اینجا چه می‌کنی؟ مگر قرار نبود دیگر دروغ‌نگویی؟" می‌گوید "به قرآن مجید قسم، دروغ نمی‌گویم! از همین خواهر گرامی بپرسید. من واقعاً مسیحی شده‌ام، به مسیح پناه آورده‌ام. بله اولش به خاطر ویزا بود، "بشارت" کردن هم کمی سخت بود چون انگلیسی خوب می‌خواست. ولی خوب، من انگلیسی‌ام در حد کیس (Case) خودم خوب بود. وکیل بهم گفت که یا باید سال‌ها منتظر شوم و زجر بکشم تا بالاخره ویزا بدهند یا ندهند، یا اینکه عکس‌هایی از خودم را در حال بشارت و بقیه‌ی فعالیت‌های مذهبی به طور مکرر در فیس‌بوک (Facebook) بگذارم تا قضیه تمام شود. البته این‌قدرها هم آسان نبود. باید خیلی مطالعه می‌کردم و در مصاحبه‌ای با مسئولین اداره‌ی مهاجرت به سوالات زیادی در مورد مسیحیت جواب می‌دادم. باور کن هلن خانم، خود خانمی که با من مصاحبه می‌کرد و خود مترجم (فارسی - انگلیسی) از اطلاعات دقیقی که می‌دادم تعجب کرده بودند. ده‌ها صفحه سوال و جواب بود که اتفاقاً اگر فرصتی بدهید آن‌ها را به شما نشان بدهم چون زبانم هنوز ضعیف است. من جواب‌ها را به فارسی می‌دادم، خانم مترجم فارسی به انگلیسی ترجمه می‌کرد و خانم انگلیسی زبان، آن‌ها را می‌نوشت. ولی حالا که جواب مثبت بالاخره آمد، همه چیز به انگلیسی است... بهر حال... داشتم می‌گفتم که من خودم

کم کم معتقد شدم زیرا دیدم که مسیح هم بد نگفته و اصولاً اهل صلح و بخشش است و..."

از او می‌پرسم که آیا امروز هم حضورش در این کلیسا بخشی از همین بشارت است و اصولاً می‌داند که امروز چه روزی است؟ چه نوع جمعه‌ای است؟ این قابلمه دیگر چیست؟ و او چنین توضیح می‌دهد "نه، بشارت عمدتاً مال یکشنبه است و از کلیسای دیگری و بعد از مراسم کلیسا به زبان فارسی انجام می‌شود. امروز جمعه است ولی به رسم خودمان در ایران، امروز در کنار هم در حیاط کلیسا جمع می‌شویم و قورمه سبزی می‌خوریم!"

خوانندگان گرامی، حتماً ملاحظه می‌کنید که بدین ترتیب "نماز جمعه" که در ایران همواره بخش مهمی از سنت و فرهنگ دینی بوده، حال در اروپا نیز به روزهای جمعه منتقل شده است و همراه دیگر سنت‌های معمول، در این روز خوردن قورمه سبزی و دیگر غذاهای لذیذ ایرانی را نیز به دنبال دارد.

صادق راست می‌گوید! بوی قورمه سبزی همه جا پیچیده است. راهبه‌ی گرامی هم با خوشحالی به ما می‌پیوندد و می‌گوید "می‌بینی عزیزم، ما قبلاً در این کلیسا روزهای یکشنبه صبحانه‌ی مجانی می‌دادیم و هنوز هم می‌دهیم و حالا همه‌ی این مردم از ملیت‌های مختلف به جای یکشنبه‌ها، ترجیح می‌دهند روزهای جمعه دور هم جمع شوند. رسم و رسوم و مذهب با هم ترکیب شده همه راضی می‌شوند و همه عاشق لندن. به به!" با ادای احترام به این راهبه‌ی محترم می‌گویم "آیا واقعاً بهتر نبود دولت به تمامی پناهندگان عفو می‌داد که آنان احساس نکنند که برای گرفتن ویزا مجبورند دروغ بگویند و حتی تغییر دین بدهند؟ آیا این با اصول اولیه‌ی مسیحیت که راستگویی جزئی از آن بود کمی مغایرت ندارد؟"

می‌گوید "البته این‌طور به نظر می‌رسد ولی این دیگر به دولت‌ها مربوط می‌شود و نه به کلیسا. اینجا اروپاست و همان‌طور که من مطمئن می‌دانید، جدایی دین و حکومت از اصول اولیه‌ی مقبول اکثریت مطلق شهروندان آن است... در ضمن یادتان باشد که کسی آن‌ها را مجبور به تغییر دین نکرده و آن‌ها هر وقت اراده کنند می‌توانند به مملکتشان برگردند و تازه، دولت مخارج سفر و مقداری پول نقد هم به آن‌ها خواهد داد. به هر حال... امیدوارم که همه از این شب زیبا لذت ببریم." با او خداحافظی می‌کنم و به طرف خانه راه می‌افتم. در خانه، شمع‌ی روشن خواهم کرد. این‌طوری بهتر است.

ناگهان صادق دوباره پدیدار می‌شود. ای بابا!

- "ها هلن خانم، سخت سرگرم صحبت با خواهر بودید. گفتم مزاحم نشم. انگلیسی‌اش هم راستش زیاد برام مفهوم نبود. حالا برای قورمه سبزی بمونید دیگه. به خدا خودم درستش کردم."

می‌گویم "می‌دونی چیه؟ تصادفاً قورمه سبزی غذای مورد علاقه‌ی منه. اما این بار نوش جان خودت!"

- باور کن هلن خانم. شما به گردن ما حق دارید. سال‌ها برای ما دنبال وکیل و کالج و خونه‌ی مناسب بودی. .. ما که سال‌هاست آواره‌ایم. البته می‌گیم هم برمی‌گردیم ولی کسی که اینجا ویزا گرفت دیگه کمتر برمی‌گرده. خودت همیشه می‌گفتی که شما هم خدا رو می‌خواهید و هم خرما رو!"

- "بله صادق و این‌جا هر دو را دارید."

از صادق به خاطر شفافیتش سپاسگذاری می‌کنم و او را با دوستانش تنها می‌گذارم. به هر حال "بنی آدم اعضای یکدیگرند، که در آفرینش ز

یک گوهرند". پس به امید حق سفر و بازگشت امن به خانه برای هر مهاجر یا پناهجو و به امید همزیستی انسانی همه‌ی ملل و فرهنگ‌های جهان و به امید پایداری همیشگی برای هم قومان شریفمان زیرا تاریخ تمدن بشری مال آنها بوده و خواهد بود.

یازده روش برای زیستن یک زندگی شادتر

دکتر کلی نف

شادی چیزی است که همه‌ی ما برای آن سر و دست می‌شکنیم اما بسیاری از ما فکر می‌کنیم که بدست آوردن یا حتی حفظ آن چالش‌برانگیز است. دکتر رابرت پوتنام از هاروارد اخیراً چنین اظهار داشته است " پول به تنهایی می‌تواند شادی بخش باشد اما نه چندان زیاد." به نظر می‌رسد شادی ارتباط کمتری با پول دارد تا با تصورات و یا حتی با مردم اطراف ما و اینکه چگونه زندگی می‌کنیم، در چه راهی پول را خرج می‌کنیم، چه درکی از خود داریم و از تجربه‌های زندگی خود چه می‌آموزیم.

بر اساس آخرین تحقیقات روانشناسی، یازده روش برای ایجاد یک زندگی شادتر که هیچ ارتباطی با پول ندارند وجود دارد:

قدرشناس باشید. مردم شاد بدون توجه به این که چه کاری انجام می‌دهند، متوجه می‌شوند که همیشه چیزی برای قدرشناسی و امتنان دارند. تحقیقات روانشناسی مثبت نشان داده است که مردمی که قدرشناس هستند شادترند، استرس و افسردگی کمتری دارند. شخص می‌تواند حتی از طریق چیزهای کوچکی مانند یک غذای لذیذ، یک کتاب خوب، یک کلاس یوگا یا آلبخند یک غریبه در خیابان آن را بیابد.

در فعالیت غرق شوید. در روانشناسی مثبت، فلو Flow به مفهوم غرق شدن کامل در فعالیت به خاطر خویش است. در این حالت، مانند زمانی که در یک مسابقه می‌دویم، آهنگی می‌نویسیم و یا یک کتاب عالی

مطالعه می‌کنیم، خودآگاهی ما از هم پاشیده می‌شود. به نظر می‌رسد که زمان متوقف شده و ما بر کاری که در دست داریم تمرکز می‌کنیم و آرامش پیدا می‌کنیم. مردمی که این عمل را انجام می‌دهند، می‌خواهند شاد، خلاق و سازنده شوند. می‌توانید با پرداختن به کارهایی که برایتان لذت‌بخش هستند به این حالت برسید. به عبارت دیگر زمانی را به انجام آنچه که دوست دارید اختصاص دهید.

بیشتر شادی کنید. اگر شما احساس می‌کنید دل‌مرده هستید یا اینکه روز سختی داشته‌اید، این امکان وجود دارد که خیلی ساده و از طریق فکر کردن به یک شخص، یک مکان یا موقعیتی که لبخند بر لبانتان می‌آورد، روحیه‌ی خود را بهبود ببخشید. بعلاوه، تحقیقات روانشناسی نشان داده است که عمل لبخند زدن شما را شادتر خواهد کرد حتی اگر قصد لبخند زدن نداشته باشید و فقط دهان‌کجی کنید. گفته شده است که لبخند زدن عضلات صورت را منقبض می‌کند و باعث رسیدن گردش خون به لوب‌های قدامی مغز می‌شود.

اشتباهات خود را بپذیرید. همه‌ی ما انسان‌های ناکاملی هستیم و طبیعی است که اغلب اوقات دچار خطا شویم. زندگی کردن با انکار اشتباهات، تنها انسان را نا امید و غمگین خواهد کرد و از آموختن درس‌های ارزشمندی که باعث رشد و پیشرفت او خواهد شد باز خواهد داشت. با قبول اشتباهات خود، قادر خواهید بود خود را ببخشید و جایزه‌ی شما این است که دیگران شما را واقعاً بیشتر دوست خواهند داشت. به قول دکتر الیوت آرونسون "اشتباه کردن باعث می‌شود مردم در نظر دیگران جذاب‌تر و داناتر شوند."

مثبت فکر کنید. مرم شاد نسبت به وقایع منفی به روش مثبت‌تری پاسخ می‌دهند. دکتر مارتین سلیگمان، مثبت اندیشی را به عنوان عکس العملی همراه با اطمینان و توانائی شخصی بالا در برابر مشکلات توصیف

می‌کند، به ویژه با آگاهی از این که وقایع منفی معمولاً گذرا هستند. تحقیقات نشان داده است که مثبت اندیشی با طول عمر، بهبود بیماری، سلامتی عمومی بدن، افزایش مهارت‌های مدیریتی و برطرف کردن مشکلات در موقعیت‌های سخت در ارتباط است.

خود را در حلقه‌ی مردم قرار دهید. حتی اگر گاهی این زندگی مانند سفری انفرادی به نظر برسد، لازم است که به مردم اطرافمان اطمینان داشته باشیم تا احساس شادی کنیم. در واقع، تحقیقات اخیر نشان داده است که ارتباطات اجتماعی، قوی‌ترین عوامل شادی بوده و قوی‌تر از درآمد و یا ثروت می‌باشند. دکتر رابرت پوتنام در یکی از مطالعات خود به این نتیجه رسیده است که شادی پیدا کردن یک دوست خوب معادل شادی حاصل از سه برابر شدن حقوق، و شادی تعلق داشتن به یک کلوب اجتماعی معادل شادی حاصل از دو برابر حقوق فرد است.

بیاموزید چه زمانی نه بگویید. دکتر تما دیویس که یک روانشناس است می‌گوید "گفتن بله به شادی‌ها به این معنی است که یاد بگیریم به چیزها یا مردمی که باعث استرس ما می‌شوند نه بگوئیم." مردم شاد می‌دانند که باید به مردم، ایده‌ها و رفتارهایی که باعث ناراحتی آنها می‌شوند، نه بگویند. گفتن بله به هرکس و هرچیز می‌تواند باعث شود احساس کنید زیر فشار شدید هستید و دچار استرس بیشتری شوید و زمان کمتری برای شما باقی بماند که از خود مواظبت کنید.

زمان بیشتری را در طبیعت بگذرانید. ما باید مدتی را در خارج از شهر و دور از همه‌می تکنولوژی، اشعه‌های حاصل از موبایل‌ها و صفحه‌های کامپیوترها بگذرانیم. مردم شاد درک می‌کنند که حق دارند وقت کافی برای تأمل و پیدا کردن آرامش به خودشان اختصاص بدهند. بنا بر اطلاعاتی بهداشتی جولای 2010 هاروارد، زمانی را که در خارج

از خانه و در طبیعت می‌گذرانیم ارتباط مستقیمی با شادی دارد زیرا نور خلق و خوی ما را درست مانند ویتامین D بهبود می‌بخشد.

ببخشید. این را شاید برخی از ما که قبلاً توسط افرادی که در زندگی‌مان وجود داشته‌اند دچار آسیب‌های روانی شده‌ایم، تجربه کرده باشیم. اما جیمی اوم می‌گوید "بخشیدن به این معنی نیست که آنچه اتفاق افتاده اشکالی ندارد، بلکه فقط بدین معناست که شما نمی‌خواهید بیشتر از آن این درد را با خود داشته باشید. هنگامی که خشم، غیظ و ترس نسبت به این افراد را در خود نگه داریم، آنها در واقع جایی را درون ما اشغال کرده و مانع می‌شوند که احساس شادی و رضایت کنیم."

چیزهای جدید را امتحان کنید. مردم شاد از اینکه از مرزها فراتر بروند و به چیزهای جدیدی دست پیدا کنند نمی‌ترسند. تحقیقات دکتر ریچ واکر نشان داده است که کسانی که در مسائل جدید شرکت می‌کنند احساس رضایت بیشتری دارند. دکتر الکس لیکرمن می‌گوید "آزمودن یک چیز جدید شجاعت می‌خواهد و این امکان را برای شما بوجود می‌آورد که از آن لذت ببرید. این امر مانع کسالت شما شده و مهم‌تر اینکه باعث رشد شما می‌شود."

هر روز صبح به آینه نگاه کنید و بگویید "دوستت دارم"

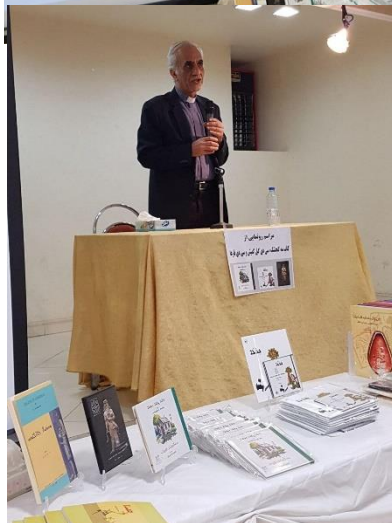
برای برخی از ما، عشق به خود بزرگترین چالش و مانعی برای شادی است. سال‌ها افراد خانواده، آموزگاران و بویژه رسانه‌های عمومی به ما گفته‌اند که به اندازه‌ی کافی خوب نیستیم، به اندازه‌ی کافی موفق نیستیم، به اندازه‌ی کافی جذاب نیستیم، به اندازه‌ی کافی توانا نیستیم و... که باعث شده است برخی از ما دچار احساس شکست و بی‌ارزش بودن شویم. واقعیت این است که اهمیتی ندارد شما چه هستید و چه اتفاقی در زندگی‌تان افتاده است، شما لیاقت عشق و محبت را دارید. این را با

صدای بلند به خودتان بگویید تا باور کنید. روانشناسان مدت‌هاست می‌دانند که عزت نفس به طور غریزی با شادی در ارتباط است. اما چگونه یک فرد می‌تواند عزت نفس خود را بدست آورد؟

عزت نفس از طریق تمرین دوست داشتن و پذیرش خود حاصل می‌شود. یکی از ساده‌ترین کارهایی که می‌توانید انجام دهید این است که هر روز صبح در آینه نگاه کنید و به خودتان بگویید "دوستت دارم." این کار برای برخی افراد می‌تواند ساده و آسان و برای برخی دیگر چالش برانگیز باشد. ممکن است در ابتدا به نظر مشکل بیاید اما انجام مداوم این تمرین باعث می‌شود یاد بگیریم خود را دوست داشته باشیم و بعد از مدتی احساس بهتری کسب کنیم.

مأخذ:

<http://themindunleashed.com/2014/07/11-ways-live-happier-life-according-psychologist-hint-nothing-money.html>











تابلوی دهکده (۱۹۲۴) اثر اودت تومیک خسروآبادی/ ۱۹۲۴م ۸۵هـ.م

تابلوی آشوب (۱۹۲۴) اثر اودت تومیک خسروآبادی/ ۱۹۲۴م ۸۵هـ.م



شامیرام

بولتن داخلی
انجمن بانوان آشوری شامیرام



شماره 33 پاییز و زمستان 1396

ص.پ 14556/156

Email: sh.d.pourian@gmail.com